

نامرهمه‌ی شعرهای تو

۱۱۶۶

نام مجموعه	عنوان شعر	سطر اول
آید! درخت و خنجر و خاطره!	شبان، شعر ۱۰	رود / فصدۀ بامدادی را
آید! درخت و خنجر و خاطره!	شکاف	جادوی تراشی چربدستانه
آید! درخت و خنجر و خاطره!	غزلی در توانستن	از دست‌های گرم تو
آید! درخت و خنجر و خاطره!	لوح	چون ابر تیره گذشت
آید! درخت و خنجر و خاطره!	مرثیه	راه / در سکوت خشم
آید! درخت و خنجر و خاطره!	و تباهی آغاز یافت...	پس پای‌ها استوارتر بر
آید! در آینه	آغاز	بی‌گاهان / به غربت
آید! در آینه	آید! در آینه	لبانت / به طراوت شعر
آید! در آینه	از مرگ...	هرگز از مرگ نهراسیده‌ام
آید! در آینه	به پیک جسیمه (سرود پنجم، شعر ۷)	بدوت چون گریه‌ی بالنی
آید! در آینه	(بی‌نام - شعر سوم از چهار سرود برای	کدامین ابلیس
آید! در آینه	تکرار	جنگل آینه‌ها به هم درشکست
آید! در آینه	جاده، آنسوی بل	مرا دیگر انگیزه‌ی سفر نیست.
آید! در آینه	خفته‌گان	از آنها که روپاروی
آید! در آینه	سرود آشنایی	(شعر ۲ از چهار سرود کیستی که من
آید! در آینه	سرود آنکس	که از کوچه به خانه باز نه در خیال
آید! در آینه	سرود برای سپاس و پرستش	(شعر ۴ از برسه‌های تو
آید! در آینه	سرود پنجم، شعر ۱	سرود پنجم سرود آشنایی‌های
آید! در آینه	سرود پنجم، شعر ۲	جستش را با نفرمودم:
آید! در آینه	سرود پنجم، شعر ۳	خاکت را بدرودی کردم و شهر را
آید! در آینه	سرود پنجم، شعر ۴	اکنون من و او در پاره‌ی پیک
آید! در آینه	سرود پنجم، شعر ۶	باری، خشم خواننده از
آید! در آینه	سرود پنجم، شعر ۸	من محکوم شکنجه‌ی مضاعفم:
آید! در آینه	سرود پنجم، شعر ۹	در به در از باد زبشم
آید! در آینه	سرود پنجم، شعر ۱۰	برویم ای یاره ای پگانه‌ی من!
آید! در آینه	سرود پنجم، شعر ۱۱	اکنون رخت به سراچه‌ی آسمانی

نمایشها

۱۱۶۷

نام مجموعه	عنوان شعر	سطر اول
آبدا در آینه	سرود پنجم، شعر ۱۲	این است عطر خاکستری هوا
آبدا در آینه	سرود مرد سرگردان	(شعر ۱ از چهار سرود برای
آبدا در آینه	شبان	میان خورشیدهای همیشه
آبدا در آینه	خزل درود و بدرود (سرود پنجم، شعر ۵)	با درودی به خانه می آیی و
آبدا در آینه	من و تو...	من و تو یکی دهانم
آبدا در آینه	من و تو، درخت و بارون...	من باهارم تو زمین
آبدا در آینه	صیاد	در فراسوی مرزهای کنت تو را
ابراهیم در آتش	از این گونه مردن...	می خواهم خواب اقا قیامها را بمیرم.
ابراهیم در آتش	اشارتی	پیش از تو
ابراهیم در آتش	برخاستن	چرا شبگیر می گردی؟
ابراهیم در آتش	بر سرمای درون	همه / لرزش دست و دلم
ابراهیم در آتش	نابستان	پرده گیان باغ
ابراهیم در آتش	ترانه‌ی نارپیک	بر زمینی سربی صبح
ابراهیم در آتش	تموید	به چوک می نشیند
ابراهیم در آتش	در آمیختن	مجال / بی رحمانه اندک بود و
ابراهیم در آتش	در میدان	آن چه به دیده می آید و
ابراهیم در آتش	سرود ابراهیم در آتش	در آوار خونین گرگ و میش
ابراهیم در آتش	شبان	کلید بزرگ تفره
ابراهیم در آتش	شبان	در نیست
ابراهیم در آتش	شبان	مرا / تو
ابراهیم در آتش	شبان	اگر که بیهوده زیادت شب
ابراهیم در آتش	شبان	مردی جنگ در آسمان
ابراهیم در آتش	خریبانه	دیری است تا سوز خریب
ابراهیم در آتش	مجال	جوجه بی در آشیانه
ابراهیم در آتش	محاق	به نوگردن ماه
ابراهیم در آتش	میلاذ آن که هاشفانه بر خاک مرد	نگاه کن چه فروزنانه

نامر همدهی شعرهای تو

۱۱۶۸

نام مجموعه	عنوان شعر	سطر اول
ابراهیم در آتش	نشانه	شمالی / گر
ابراهیم در آتش	واپسین نیر ترکش، آنچنان که	من کلام آخرین را
باغ آینه	انفاق	مردی ز باد حادثه بنشست
باغ آینه	ارابه‌ها (شعر ۱ از مرثیه برای	ارابه‌هایی از آنسوی جهان
باغ آینه	از شهر سرد...	صحرا آماده‌ی روشن شدن بود
باغ آینه	از غزلی لبریز (شعر ۵ از مرثیه برای	ما موشتیم و گریستیم
باغ آینه	اصرار (شعر ۴ از مرثیه برای مرده‌گان	خته / شکنه و
باغ آینه	باران	آن‌گاه بانوی پرغرور عشق
باغ آینه	باران	بر شرب بی‌پولک شب
باغ آینه	باغ آینه	چراغی به دستم چراغی در برابرم.
باغ آینه	با همسر	سرکش و مرسیز و پیچنده
باغ آینه	بر خاک جدی ایستادم ...	بر خاک جدی ایستادم
باغ آینه	بر سنگفرش	باران ناشناخته‌ام
باغ آینه	برف	برف نو، برف نو، سلام، سلام!
باغ آینه	بیل	بادها، بر هیبر آمیز را
باغ آینه	تاشک	بن بست سرب‌زیر
باغ آینه	جز عشق (شعر ۳ از مرثیه برای مرده‌گان	جز عشقی جنون‌آسا
باغ آینه	حریق قلعه‌ی خاموش ...	زنی شب ناسرگریه خاموش.
باغ آینه	خواب و جینگر	خواب چون درفکند از پاهم
باغ آینه	دادخواست	از همه سوء
باغ آینه	در بسته...	دیرگاهی است که دستی بدانندیش
باغ آینه	در دوردست...	در دوردست، آتشی امانه دودناک
باغ آینه	دو شیخ (شعر ۲ از مرثیه برای مرده‌گان	ریشه‌ها در خاک
باغ آینه	زن خفته	کنار من چسبیده به من در عظیم‌تر
باغ آینه	شانه	شب نار
باغ آینه	شانه	ای خداوند! از درون شب

نمایندها

۱۱۶۹

نام مجموعه	عنوان شعر	سطر اول
باغ آینه	شبانه	عشق / خاطره بی‌سنت...
باغ آینه	شبگیر	مرغی از انحصای ظلمت برگرفت
باغ آینه	شعار ناپلئون کبیر	برادر زنان افتخاری!
باغ آینه	طرح	شب / با گلوی خونین
باغ آینه	غروب "سپارود"	می‌چکد سفرونی شب
باغ آینه	فریادی... (شعر ۷ از مرتبه)	مرا عظیم‌تر از این
باغ آینه	فریادی و... دیگرم هیچ (شعر ۶)	فریادی و دیگرم هیچ
باغ آینه	قصر	از رنجی خسته‌ام که از
باغ آینه	قصه‌ی دختران ننه‌دربا	یکی بود یکی نبود
باغ آینه	کاج	هم‌چو بونیمار مجروحی
باغ آینه	کلید	رضم فرو به فکر و فتاد از
باغ آینه	کوپچه	دهلیزی لایق‌قطع
باغ آینه	کیفر	در این‌جا چار زندان است
باغ آینه	لوح‌گور	نه در رفتن حرکت بود
باغ آینه	ماهی	من فکر می‌کنم
باغ آینه	مثل این است...	مثل این است، در
باغ آینه	مرثیه	نپرووز...
باغ آینه	معاد	من / باد و
باغ آینه	نبوغ	برای میهن بی‌آب و خاک
باغ آینه	نیم‌شب	پنج‌جه‌ی سردباد در اندیشه‌ی گزندی
ترانه‌های کوچک غربت	آخر بازی	هاشغان / سرشکته‌گذشتند،
ترانه‌های کوچک غربت	بچه‌های اعماق	در شهر بی‌خیابان می‌بازند
ترانه‌های کوچک غربت	ترانه‌ی کوچک	نو کجایی
ترانه‌های کوچک غربت	ترانه‌ی همسفران	سر دوراهی
ترانه‌های کوچک غربت	خطابه‌ی آسان، در امید	وطن کجاست که آواز آشنای
ترانه‌های کوچک غربت	در این بن‌بست	دهانت را می‌بویند

نام مجموعه	عنوان شعر	سطر اول
ترانه‌های کوچک غربت	در لحظه	به تو دست می‌سایم و جهان را
ترانه‌های کوچک غربت	رستاخیز	من تماشای مرده گان بودم:
ترانه‌های کوچک غربت	شبانه	نه / تو را بر تراشیده‌ام ...
ترانه‌های کوچک غربت	شبانه	گویی / همیشه چنین است
ترانه‌های کوچک غربت	صبح	دلرم و / گام‌لانه
ترانه‌های کوچک غربت	عاشقانه	آن که می‌گوید دوست می‌دارم
ترانه‌های کوچک غربت	عاشقانه	بی‌توئی کوتاهی ست جهان
ترانه‌های کوچک غربت	مترسک	جایی پنهان در این شب فیرین
ترانه‌های کوچک غربت	هجرائی	سهن هضم
ترانه‌های کوچک غربت	هجرائی	جهان را بنگر
ترانه‌های کوچک غربت	هجرائی	چه هنگام می‌ریسته‌ام؟
ترانه‌های کوچک غربت	هجرائی	غم / این جا نه
ترانه‌های کوچک غربت	هجرائی	که ایم و کجا ایم؟
ترانه‌های کوچک غربت	هجرائی	تلخ / چون فرابوی زهری
حدیث بی‌قراری ماهان	The Day After	در واپسین دم
حدیث بی‌قراری ماهان	آشی	اینانوس است آن:
حدیث بی‌قراری ماهان	از خود با خورش	اکنون که چنین
حدیث بی‌قراری ماهان	(بی‌نام)	طوطیا کجایان؟
حدیث بی‌قراری ماهان	(بی‌نام)	سه نابوت فریب
حدیث بی‌قراری ماهان	(بی‌نام)	خوغا بر سر چیست؟
حدیث بی‌قراری ماهان	(بی‌نام)	خوش خام تندرهای پرده
حدیث بی‌قراری ماهان	(بی‌نام)	سراسر روز
حدیث بی‌قراری ماهان	(بی‌نام)	می‌دانستند دندان برای
حدیث بی‌قراری ماهان	(بی‌نام)	تو را فرصت فاش گفتن نیست
حدیث بی‌قراری ماهان	(بی‌نام)	بی‌آرزو چه می‌کنی ای
حدیث بی‌قراری ماهان	(بی‌نام)	زنان و مردان سوزان

نمایندها

۱۱۷۱

نام مجموعه	عنوان شعر	سطر اول
حدیث بی‌قراری ماهان	(بی‌نام)	حماقتی طامع
حدیث بی‌قراری ماهان	رسالت	به جز این استا محتوای
حدیث بی‌قراری ماهان	سرود ششم	شگفتا / که نبودیم
حدیث بی‌قراری ماهان	شب قدر	همه شب حیران‌اشی بودم،
حدیث بی‌قراری ماهان	کجایی تو؟	پایانه‌ی چنان
حدیث بی‌قراری ماهان	نوروز در زمستان	سالی / نوروز
در آستانه	بیر	آن دلاول حیات
در آستانه	بوسه	لب را با لب
در آستانه	(بی‌نام)	قفس / قفس این قفس این قفس...
در آستانه	(بی‌نام)	جوشان از خشم
در آستانه	(بی‌نام)	در پیچیده به خویش چنین وار
در آستانه	(بی‌نام)	ظلمات مطلق نایبایی.
در آستانه	(بی‌نام)	حجم قبرین نه در کجایی،
در آستانه	(بی‌نام)	آن روز در این وادی
در آستانه	(بی‌نام)	بر کدام جنازه این ساز
در آستانه	(بی‌نام)	فناری گفت: - گره‌ی ما
در آستانه	(بی‌نام)	نه عادلانه نه زیابود
در آستانه	(بی‌نام)	کودکی بودن
در آستانه	(بی‌نام)	آن روی دیگرت
در آستانه	رانه	بر این کناره تا کرانه‌ی آمد دریا
در آستانه	حکایت	مطرب در آمد
در آستانه	خاطره	شب / سراسر
در آستانه	خطابه‌ی احوال	چیزی به جا نماند
در آستانه	سفر شهود	زمین را انعطافی نبود
در آستانه	طبیعت بی‌جان	بسته‌ی کاغذ
در آستانه	طرح‌های زمستانی	چرک مرده‌گی پُر جوش و جنبال...

نام همه‌ی شعرهای تو

۱۱۷۲

نام مجموعه	عنوان شعر	سطر اول
در آستانه	طرح بارانی	چیزی به دُنب سکوت سیاسنگین
در آستانه	در آستانه	باید استاد و فرود آمد
در آستانه	گدایان	سربه‌سر / سرناسر در سراسر دشت
در آستانه	قصه‌ی مردی که لب نداشت	پیر مردی بود حسین‌قلی
در آستانه	ما نیز...	ما نیز روزگاری...
در آستانه	میلاو	ناگهان / عشق / آفتاب‌دار
در آستانه	هاسبیک	باخوشه‌های پاس آمده‌بودی
دشنه در دیس	از منظر	در دل مه
دشنه در دیس	باران	تارهای بی‌کوک و
دشنه در دیس	پریدن	رهاشدن بر گرده‌ی باد است و
دشنه در دیس	ترانه‌ی آبی	فیلوله‌ی ناگریز
دشنه در دیس	ترانه‌ی بزرگ‌ترین آرزو	آه اگر آزادی
دشنه در دیس	خطابه‌ی تدفین	خافلان / هم‌آزنده
دشنه در دیس	در شب...	فردا تمام را سخن از
دشنه در دیس	زبان دهگر	مگر / کلام
دشنه در دیس	سپیده دم	به هزار زبان
دشنه در دیس	سیر می	با مضربه‌ی رفهان امیش
دشنه در دیس	شبانه	بله / بر نازکای چمن
دشنه در دیس	شبانه	زیباترین تماشاقت
دشنه در دیس	شبانه	شانه‌ات عجایب می‌کند
دشنه در دیس	شکاف	زاده‌شدن / بر نیزه‌ی تاریک
دشنه در دیس	ضیافت	اما / تنها / یکی خنجر کج ...
دشنه در دیس	فرافی	چه بی‌تابانه می‌خواهنت
دشنه در دیس	گفتی که باد مرده‌ست...	گفتی که: / باد مرده‌ست
دشنه در دیس	هنوز در فکر آن کلاضم...	هنوز / در فکر آن کلاضم
شکفتن در مه	پدوان و پیران	هستی / بر سطح

نمایه‌ها

۱۱۷۳

مطر اول	عنوان شعر	نام مجموعه
در عربو سگبر	رستگاران	شکفتن در مه
فناختن‌وار	سرود برای مرد روش که به سایه رفت	شکفتن در مه
به پرواز / شک کرده بودم	صوحی	شکفتن در مه
میوه بر شاخه شدم	خفوت	شکفتن در مه
بی آنکه دیده بیند	فعل دیگر	شکفتن در مه
که زندان مرا بارو	که زندان مرا بارو مباد...	شکفتن در مه
ندان زمان که شود نیره دوزخگار پدر	نامه	شکفتن در مه
سنگ می کشم بر دوش	تا شکوفه‌ی سرخ بک بپراهن	قطع نامه
نس - جوا	سرود بزرگ	قطع نامه
به آتش	سرود مردی که خودش را کشته است	قطع نامه
نو می دانی غریب	تعبیده برای اسان ماه بهمن	قطع نامه
سنگ / برای سنگر	postumus (شعر ۱)	قنوس در باران
از بیم‌ها پهای حستم	postumus (شعر ۲)	قنوس در باران
بر خیالی و بی خبری	postumus (شعر ۳)	قنوس در باران
آن چه حال از من	اسباب	قنوس در باران
چه راه دور!	(بی نام)	قنوس در باران
من آهواره‌ی بی جلاک	سرود سه از سه سرود...	قنوس در باران
گوی طلای گذاخته	بایر	قنوس در باران
با کلیدی اگر می آیی	جنم اندازی دیگر...	قنوس در باران
من آن مفهوم مجرد را حسنه‌ام.	چلیچلی (شعر ۲ از سه)	قنوس در باران
حویشتن را به بستر تقدیر سپردن	رود	قنوس در باران
خدای را / مسحت من کجاست	سحر	قنوس در باران
اغترامی طولانیست شب	شانه (شعر ۱ از سه سرود)	قنوس در باران
آه، نو می دانی	محلای کوچک	قنوس در باران
تکفند: انمی خواهم	مرثیه	قنوس در باران
با آواری نکندت	مرگ باصری	قنوس در باران

نامر همهی شعرهای تو

۱۱۷۴

سطر اول	عنوان شعر	نام مجموعه
در بیجه! / حمرنی	نقش	فغوس در باران
بس آدم، ابوالضریف	انگیزه‌های حمرنی	لحظه‌ها و همیشه
آفتاب آتش بر دریا است	پایبخت عفتی	لحظه‌ها و همیشه
در حارزاه‌ها حمری بیست:	حماسه‌ا	لحظه‌ها و همیشه
سر در زیر او شاهراه سروک	رهگذران	لحظه‌ها و همیشه
چه بگویم؟ سخن نیست.	سخنی بی...	لحظه‌ها و همیشه
برو مرد بیدار، اگر بیت کسی	سرود	لحظه‌ها و همیشه
آن که دانسته، زمان است	شاه	لحظه‌ها و همیشه
اکنون دیگر ناره می‌گذشت	شاه	لحظه‌ها و همیشه
کوچه‌ها، ناریکس	شاه	لحظه‌ها و همیشه
به هر نار خانم شد	عزل بانام	لحظه‌ها و همیشه
کوه‌ها مامند و سهاوند	کوه‌ها	لحظه‌ها و همیشه
از کوره‌راه ننگ گذشتم	گزیران	لحظه‌ها و همیشه
ایستک موج سنگین گذر	من سرگ را...	لحظه‌ها و همیشه
میان حامدن	میان مامدن و رفتی...	لحظه‌ها و همیشه
عسی کوچک ماد بود و حریر نازک	میلاد	لحظه‌ها و همیشه
در برابر بی‌کرائی ساکن	وصل (در ۵ سخن)	لحظه‌ها و همیشه
آن‌گاه که سمانه مفدر	با درونی بسکری	مدایح بی‌صله
چه لازم است بگویم	بوتیجار	مدایح بی‌صله
سحر به مانگه زحمت و حور	(بی‌نام)	مدایح بی‌صله
می‌بوام ربا ماسم	(بی‌نام)	مدایح بی‌صله
می‌خوانم نام حنکیر را بدانم	(بی‌نام)	مدایح بی‌صله
اندیشیدن	(بی‌نام)	مدایح بی‌صله
میان کتاب‌ها گنم	(بی‌نام)	مدایح بی‌صله
در حور نوبت ملاحان ما	(بی‌نام)	مدایح بی‌صله
حوا بالوده هور	(بی‌نام)	مدایح بی‌صله

عنوان شعر	نام مجموعه	سطر اول
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	من همدست نوده‌ام
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	این صدا
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	جهان را که آفرید؟
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	جانم بر از زخم به چرکند
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	جشم‌های دیوار جنم‌های
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	ای‌کاش آب بودم
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	تو باعث شده‌ای که آدمی
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	مک نک ناگردد را برمنشار که
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	نهار، اکثر دمی
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	دست ری دست نمی‌رسد
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	سینه و سینه
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	دوشت من دایم بی آن‌که
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	مرد معطل
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	بوازی رد مستند دو جرح یکی
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	بس از نگاه
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	ما فریاد می‌زدیم: جراح جراح!
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	حج امروز
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	کجا بود آن جهان
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	برنوی که می‌ناید از کجاست؟
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	کریه اکنون منفسی اینر است
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	عمم عدد نکرد:
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	سلاحی می‌گیریم
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	بهان مگوی
(بی‌نام)	مذایح بی‌صله	سوده نریں کلام است
بایر س هوزه	مذایح بی‌صله	گرم و سرما در
پیغام	مذایح بی‌صله	یسر حرم، ماهان

نام محصوره	عنوان شعر	سطر اول
مدایح بی صله	ترانه‌ی اشک و آفتاب	دربا دریا
مدایح بی صله	ترانه‌ی اندوهبار سه حجاب	مرگت را پروای آن
مدایح بی صله	ترجمان فاجعه	صحنه چه تواند گفت
مدایح بی صله	حوای دیگر	می‌شناسی - به خود گفته‌ام -
مدایح بی صله	در جدال ما خاموشی	من بامدادم سرانجام
مدایح بی صله	در کوچی آشنی کنان	پیش می‌آید و پیش می‌آید
مدایح بی صله	روزنامه‌ی انقلابی	هنگامی که صلسل به
مدایح بی صله	سپیده‌دم	بانگ در بانگ
مدایح بی صله	سرود آرزوگان	در معبر من
مدایح بی صله	سرود قدیمی قحطالی	سال بی‌بازان
مدایح بی صله	شبان	به هریادی خراشیده
مدایح بی صله	شبان	کی بود و چه گونه بود
مدایح بی صله	شب غرک	خش‌خش بی‌خا و شبین برگ
مدایح بی صله	کوری	نیمین آتش و نیمین اشک
مدایح بی صله	گزارش	حمالان پوچی
مدایح بی صله	طنز مانده‌لا	تو آنسوی زمین در
مدایح بی صله	همیشه همان	همیشه همان ...
مدایح بی صله	یک مایه در دو مقام	دل‌کپک زده آه
مرثیه‌های خاک	با چشم‌ها	با چشم‌ها
مرثیه‌های خاک	(بی‌نام)	شعر / رهایی است
مرثیه‌های خاک	تشیل	در یکی فریاد
مرثیه‌های خاک	حکایت	اینک آهویره‌یی
مرثیه‌های خاک	در آستانه	نگر / تا به چشم زرد...
مرثیه‌های خاک	شامگاهی	نظر در تو می‌کنم ای بامداد
مرثیه‌های خاک	شیان	پهچچه را
مرثیه‌های خاک	مرثیه	به جت و جوی تو

نمایه‌ها

۱۱۷۷

مجموعه نام	شعر عنوان	سطر اول
مرثیه‌های خاک	و حسرتی (شعر ۱)	نه / این برف را
مرثیه‌های خاک	و حسرتی (شعر ۲)	کجایی؟ بشنو! بشنو!
مرثیه‌های خاک	و حسرتی (شعر ۳)	منم آری منم
مرثیه‌های خاک	و حسرتی (شعر ۴)	با خشم و جدل زیستم.
مرثیه‌های خاک	و حسرتی (شعر ۵)	من درد بوده‌ام همه
مرثیه‌های خاک	و حسرتی (شعر ۶)	نفس خشم آگین مرا
مرثیه‌های خاک	عملت	بودن / یا نبودن ...
هوای تازه	آواز شبانه برای کوچه‌ها	حداوندان درد
هوای تازه	احساس	سه دختر از جلوخان سرایی
هوای تازه	از زخم قلب آمان‌خان	دختران دشت!
هوای تازه	از هموهایت	نه به خاطر آفتاب نه به
هوای تازه	از مرز ازوا	چشمان سیاه تو فریت
هوای تازه	افق روشن	روزی ما دوباره کبوترهای ما
هوای تازه	انتظار	از در پیچه
هوای تازه	بادها	امشب دوباره
هوای تازه	بارون	بارون میاد جرجر
هوای تازه	بازگشت	این ارهای تیره که بگذشته
هوای تازه	با سماجت بک الماس...	و عشق سرخ بک رهبر
هوای تازه	بدرود	برای ریستن دو قلب لارم است
هوای تازه	برای شما که عشق‌تان رنده گیت	شما که عشق‌تان
هوای تازه	بودن	گر مدهن سان زیست باید هست
هوای تازه	بهار خاموش	بر آن فارس که شش دستی نیفروخت
هوای تازه	بهار دیگر	فصد من فریب مردم نیست،
هوای تازه	نه تو بگویم	دیگر جا نیست
هوای تازه	به تو سلام می‌کنم	به تو سلام می‌کنم کنار
هوای تازه	بیمار	بر سر این ماسه‌ها دوازده رمانی است

نامرهمه‌ی شعرهای تو

۱۱۷۸

سطر اول	عنوان شعر	نام مجموعه
یکی بود یکی نبود	یریا	هوای تازه
نظمی این اعتراف چه	پشت دیوار	هوای تازه
ای سرود دریاها! در ساحل	پیوند	هوای تازه
او را به رویای بخار آورد و...	نزدید	هوای تازه
اکنون مرا به فرمان‌گاه می‌برند	تنها...	هوای تازه
طرف ما شب نیست	تو را دوست می‌دارم	هوای تازه
چشمان تو شجره‌ی سیاه من بود،	چشمان تاریک	هوای تازه
نه فریدونم من،	حرف آخر	هوای تازه
و کسی که شطری ظلم	حرفی سرد	هوای تازه
هر چند من ندیده‌ام این کور بی خیال	خفاش شب	هوای تازه
در زیر تاق حرم، بر سفره‌ی زمین	در رزم زنده‌گی	هوای تازه
باران کند، ز لوح زمین، نقش	دیلدار واپس	هوای تازه
بر شانه‌ی من کیو نریست که از	دیگر تنها نیستم	هوای تازه
دیوارها، مشخص و محکم - که با	دیوارها	هوای تازه
با من رازی بود	راز	هوای تازه
دست بردار از این هیکل خم	رانده	هوای تازه
بگذار پس از من هرگز کسی نداند...	رکسانا	هوای تازه
خنجر این بده به قلب من نزدی	رنج دیگر	هوای تازه
در تازیکی چشمانت را جستم	سرچشمه	هوای تازه
سایه‌ی ابری شدم بر دشته‌ها دامن	سرگذشت	هوای تازه
در برابر هر حماسه من	سرود مردی که تنها به راه می‌رود	هوای تازه
در فرز خروب،	سفر	هوای تازه
خنجره‌های یاس من امشب	سفری تاریک	هوای تازه
باران من بیاید	شبان	هوای تازه
به شب مهتاب	شبان	هوای تازه
شبانه شعری چه گونه توان نوشت	شبان	هوای تازه

سطر اول	عنوان شعر	نام مجموعه
و با چه شب‌های سحر سوخته	شبانه	هوای تازه
با هزاران موزن الماس	شبانه	هوای تازه
من سرگذشت باس و امید	شبانه	هوای تازه
شب که جوی نقره‌ی مهتاب	شبانه	هوای تازه
تا آخرین ستاره‌ی شب بگذرد مرا	شعر گذشته	هوای تازه
حرد و حراب و حسته جوانی خود	شعر ناتمام	هوای تازه
سالم از سی رفت و غلنگ سان دوم	شعر ناتمام	هوای تازه
موضوع شعر شاعر پیشین	شعری که زنده گویست	هوای تازه
با سکونی، لب من	عبر تلخ	هوای تازه
بر سکونی که با تن مرداب	طرح	هوای تازه
اشک رازی است	عشق عموسی	هوای تازه
از خربو دیو و توفانم هراس	جبار	هوای تازه
من فروتن بوده‌ام	غزل آخرین ازوا	هوای تازه
همه بت‌هایم را می‌شکنم	غزل بزرگ	هوای تازه
زیر خردش و جنبش ظاهر	کبود	هوای تازه
شب ندارد سر خراب	گل‌کو	هوای تازه
در تمام شب چراغی نیست.	لمت	هوای تازه
در چشم بی‌نگاهش الفسرده	مرد مجست	هوای تازه
در تلاش شب که ابر تیره می‌بارد	مرغ ناران	هوای تازه
نازلی! بهار خنده زد و ارهوان	مرگ نازلی	هوای تازه
بیابان را، سراسر، مه گرفت.	مه	هوای تازه
سال بد	نگاه کن	هوای تازه
می‌گردانمت در برج ابریشم	نمی‌رفسانمت چون دودی	هوای تازه



انگیزه‌های خاموشی

- س آدم - ابرابشر - به بر این خویش نظاره کرد ●
 و بر زمین عریان نظاره کرد ● در آفتاب که رودری بود ●
 نظاره کرد ● و در این هنگام، بر این سرد رخسار و خند می‌چسبید ● و سایه همه جا بر خالی -
 چسبید ● و بر خیزدین - هیأت سایه‌ش در آمده در سایه بطن می‌خلید ● و روح تاریکی بر تاسف خال
 منتشر بود ● و بر خیز بودنی دستخیز و همی دیگر بود ● و آدم - ابرابشر - به جذب خویش در -
 کبریت ● و او در چشمش آن صفت خویش نظر کرد که در آن ترس و سایه بود ● و در خاموشی در لو
 نظر کرد ● و تاریکی در جان او نشست ●

و این نشستن بر بود بر زمین و در همه زمین آمان، که گفتنی نماند ●

- س چون قابیل به تعالی خویش نظر کرد هابیل را بید ●
 و او را چون رعد آسمان، فرودشان یافت ● و او را
 چون آب رودخانه بجان یافت ● و بر او خویش را بان سنگ کوه سرد و سخت یافت ●
 و او را در یافت ● و او را با بداندیش همراه یافت، چون ماره میش که نوزادش در خالی بود ●
 و او را چون رخسار نجر با چکال گشوده دید ● و بر او خویش را به خون خویش آوند یافت ●
 و قابیل در بر او خون خویش نظر کرد ● و در چشمش آن اوشگفتی و نابودی بود ● و در خاموشی به
 جانب هابیل نظر کرد ● و آینه متاب در جانش با شعله نازک گرا آتش شکست ●



عکس از الیوم پرویز شاپور



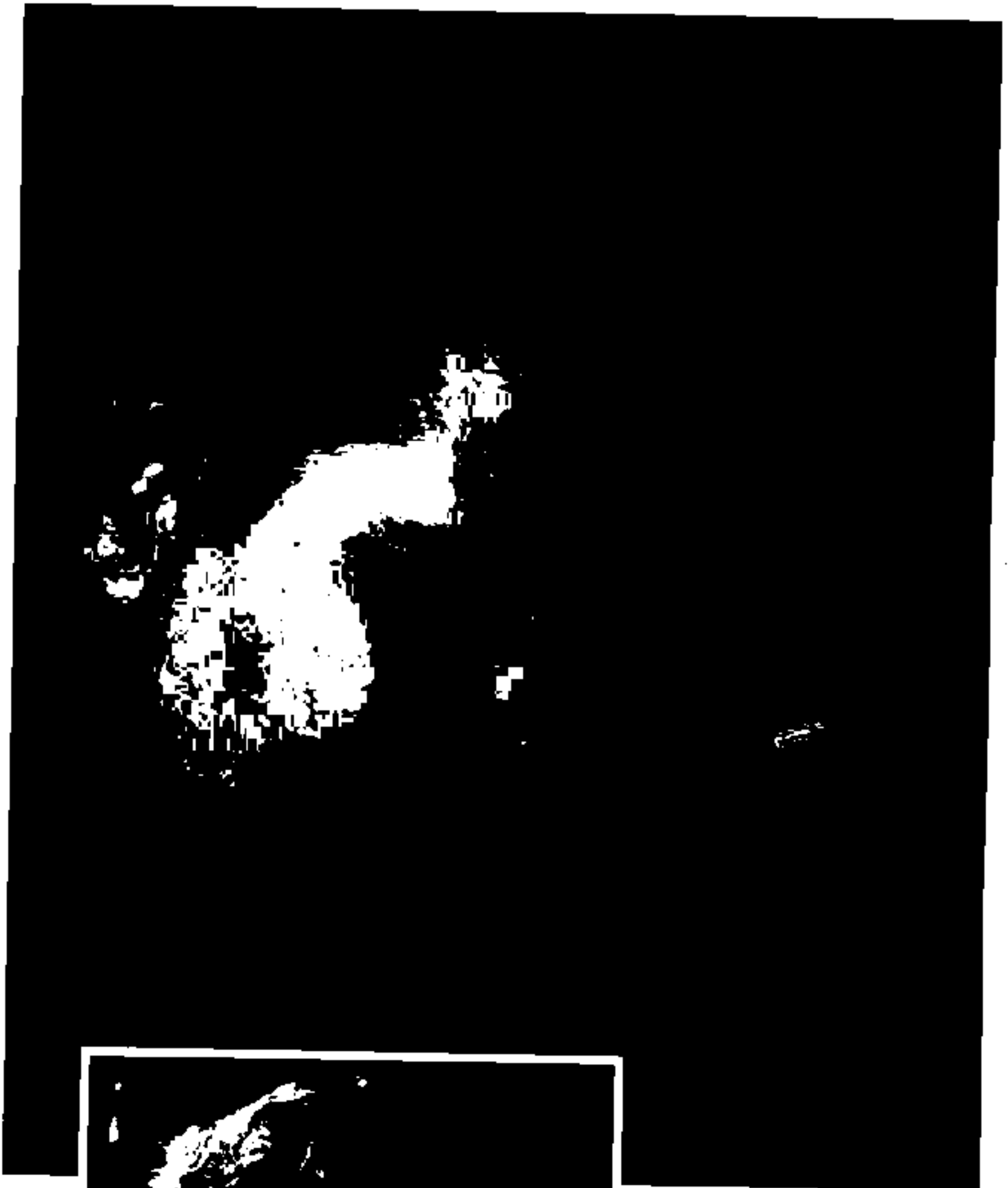
■ عکس شاملو از خودش / ۱۳۳۸ / تهران



■ جاده چالوس / ۱۳۴۵ / عکس از ...



■ عکس شاملو از خودش / ۱۳۳۸ / تهران



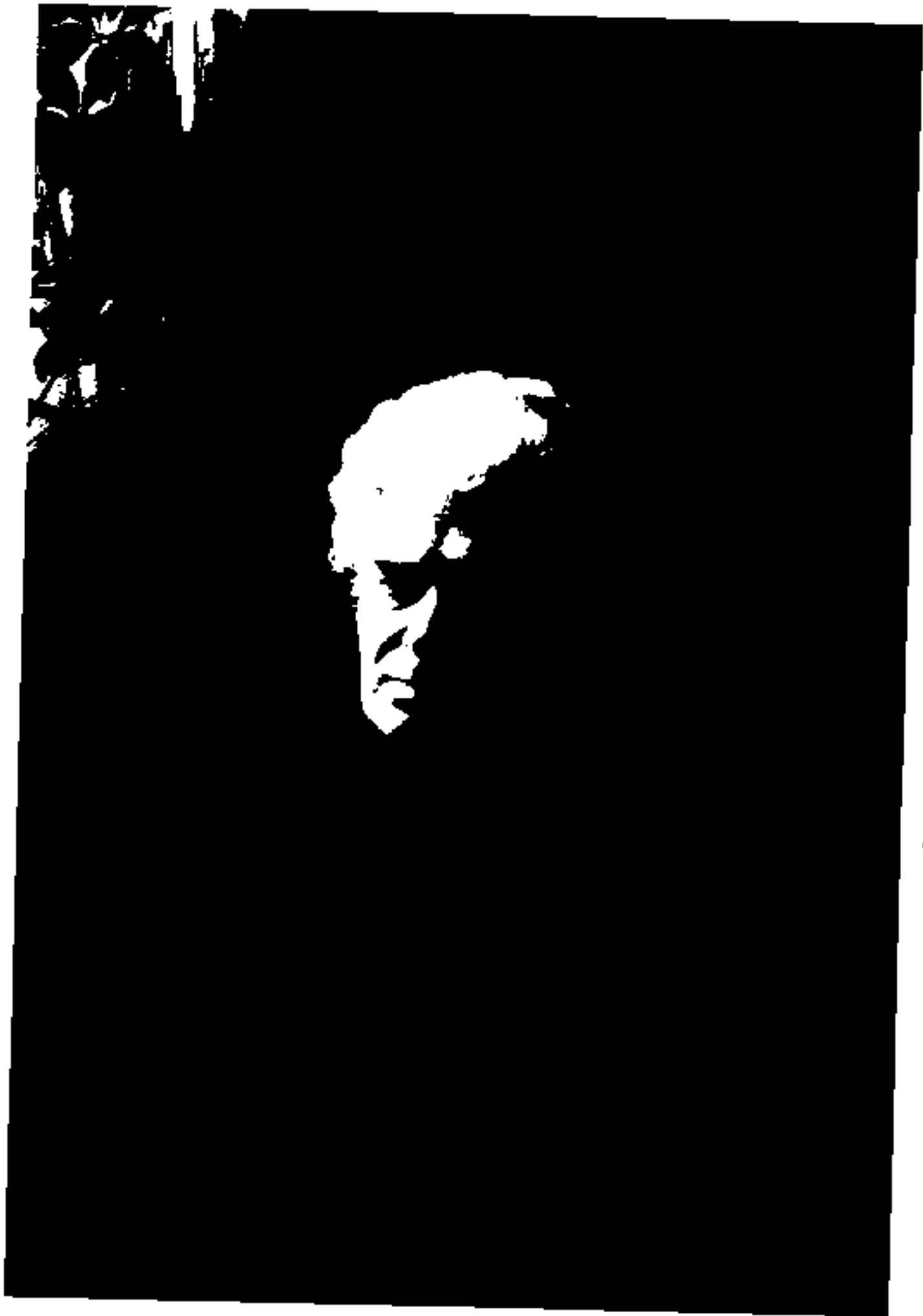
■ شاملو / ۱۳۴۶ / عکس ...



■ ۱۳۴۶ / عکس از ع. پاشایی



۱۳۵۰ / عکس از ...



■ ۱۳۵۵ / حکم از آیدا



شهر خواف در سال ۱۳۶۸ - عکس در انعکاس



شهر خواف در سال ۱۳۶۸ - عکس در انعکاس

■ ۱۳۶۸ / عکس از ...



■ ۱۳۶۸ / ماهان / عکس از مجید نادری





شامنیو / زنده باد شاه مددی / ۱۳۲۵





— شامبو / ابتدا / ۱۳۶۵ / عکس از نورج حمیدیان



شادلو / آئوئیس / ۱۳۶۴ / عکس از آیدیا



۱۳۶۲ / عکس از آیدیا



۱۳۶۵ / عکس از آلبوم



۱۳۶۵ / عکس از آلبوم



کابل، تپه / ۱۳۶۹ / عکس از ویدئو شایع



شاملو / گلزار اغانس، شاعر اسپانیایی / خرداد ۱۳۷۸ / ح. پاشایی



و این خود بار نخستین نبود ، بر زمین و در همه زمین ، که گفتنی سخن را بر لب

ناگفته می ماند ●

از آن پس ، بسیار گفتنی هست که ناگفته می ماند ● چون ما

تروین - به هنگام دیدار نخستین ، که نگاه ما به هم در ایستاد و

گفتنی را به خاموش در نشست ●

و از آن پس چه بسیار گفتنی هست که ناگفته می ماند و لب آدمیان ●
چون هنگام که کبوتر آستی بر لب ایشان می نشست ، به هنگام اتراف و در نگاه و عمل ، به هنگام
وراع و - از آن پس - چون هنگام که باز می کردند تا به تقارن خویش درنگرند ... ●

و از آن پس ، گفتنی ؟ ، تا ناگفته بماند آنگره ای خاموش